

ره آورد عشق

بقلم
دکتر حشمت الملوک بیکدلی آذری
«فروغ»

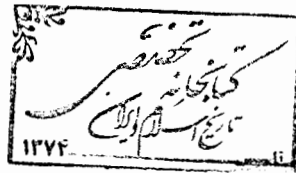
١٥٦

حق طبع محفوظ



~~بیت~~





ره آورد عشق

(بقلم)

دکتر حشمت الملوک بیگدلی آذری

(فروغ)

بیست و چهارم بهمن ۱۳۵۶

تقديم : به همسر م

(سخنی با خواننده)

تضمین ایبائی برگزیده و دلنشین از سخنوران
سخن پارسی و ستارگان درخشان آسمان ادبیات ایران
رونق و ارزش به این نوشته بخشید.
باشد که یاد نامآوران پر قدر سخن و تراوشات فکری
و پرمعنی آنان که ره آورد ذوق لطیف و طبع روان است
همیشه در اذهان و قلوب زنده و جاودان باقی بماند و
انگیزه تقویت فکر و روح و لطافت طبع و تسکین قلب
گردد.

« قصد جانست طمع بر لب جانان بستن

تو مرا بین که بدین کار بجان میکوشم»

بجای مقامله

گفته‌ش درست

گفت :

خاك راه توام

عقام اندر زمان نصیحت كرد

گفت :

(۱) « در راه دوست خاك مباح

ند كه بردامنش نشیند گرد»

«سعدی»

بنام خداوند یکتا

به نام خداوند یکتا

به امواج دریا

به بوی نسیم

به پاکی باران

به برف سپید

به مهتاب شب

به خورشید زرین به سیمینه ماه

به سر بر فلک کوهساران

به دشت و دمن ها

به سنبیل به لاله

به سوسن به سوری

به نرگس به عبهر^۱

۱- نوعی نرگس

به انجیل پاک مسیحا
 به تورات پریند موسی
 به قرآن کلام مجید
 به ابر و بیاد و به شمس و به افلاک و داس قمر
 به رخشان ستاره
 به پهنای آبی سپهر
 به دلهای غمگین
 به نور و فروغ

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به پاکی مریم
 به دامق به عذرا - به یوسف زلیخا
 به لیلی به مجنون
 به فرهاد و شیرین
 به آن کوه عشق
 به برجائی عشق و عاشق
 به آن بیستون مقدس قسم
 (۲) «زلفت رها مکن که خم اندر خم افقد
 کاشوب در نهاد بنی آدم افقد
 بس کاخ ها خراب شد و بیستون بجاست
 بنیاد عشق بین که چنین محکم افقد»
 «شرر بیگدلی»

به دیس و به رامین

به یعقوب دل خون

به چشم انتظاران

به دلدادگان

(۳) « ای آنکه شدی آئینه دار رخ یوسف

یاك لحظه به فکر دل یعقوب حزین باش »

به آهوی چشم نگاران

به لعل لب دلستانان

به روی سپید

به سرو قد مهربان

به گیسوی مشکین ، به زلف شکنج

(۴) « در شکنج موی تو از غم فشاندم اشک غم

اختری بر دامن شبهای تار آویختم »

به موی کمند و به سیب زفتح

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به آرامش شب

به لبخند صبح ، به صبحی که دروازه شب گشود

به دریای غم بر محبت قسم

(۵) « از غم همیشه چون دل مینا دلم پر است

آری دل تهری ز محبت ز غم پر است

به هجران به سوزش به دردش قسم
 به گالگونه روی دلبر
 به برق نگاهان
 به شادی عاشق به وادی عشق
 (۶) « خوش آن عاشق که سویش گاشگاهی
 فتد از گوشه چشمی نگاهمی »
 به کوه و به دریا
 به رود و سرود
 به فی با حکایت
 به آن مرد پر قدر دریای عرفان
 به آن اولین بیت آغاز کنجینه مثنوی
 (۷) « بشنو از فی چون حکایت میکند
 وز جدائی ها شکایت میکند »
 به سبز بهاران
 به پائیز زرد
 به سرمای برد^۱ و به گرمای صیف^۲
 به سوز دل عاشق خسته دل
 به شور و به مستی
 به بود و به هستی
 به یاران از هم جدا

به قلمبم به مأواى مهرت
 به دنيای پر وسعت عشق تو
 به يار ، به عاشق ، به معشوق و يارى قسم
 (۸) « همه کس طالب يارند چه هشیار چه مست
 همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت »
 به وصل و جدائی
 به عاشق به دلدادۀ از کف
 (۹) « آمدی وصلت به جانم ريخت آب زندگي
 رفتی و درساغرم خون شد شراب زندگي »
 به مهر و مودت
 به محراب عشق
 به عطر دل آرين سکر آورش
 کز عشق رسي چرخ زنان بر افلاک
 به اشک و به ناله
 به گريد و بد خنده
 به خنده بر آن گريد زار شوریده دل
 (۱۰) « بر گريدام ميخند به سوزم نگاه کن
 شمعم که اشک ريزم و آتش پيا كنم »
 قسم بر صداقت
 به خوبی و لطف

۱- آتشکده - معبد

تو را دوست دارم
 تو را می پرستم
 به جوزا^۱ ، به خوشه^۲ به پرین^۳
 به بهرام^۴ و تیر^۵
 به مریخ^۶ چارم ستاره
 به اقمار و افلاك عالم قسم
 به قوس و کمان و به ابرو ستاره ، مدار
 به منظومه نور و الماس انجم
 به خورشید پر نور و رخشان قسم
 جدی ، استوا ، روز و شب ، فصل و ماه
 به هفتم ستاره و به کیوان ، زحل
 به قطب و اورانوس و زوئب^۷ هاله به نصف النهار
 به علم ستاره به شعر یمانی^۸
 به دب کبیر^۹ و به دب صغیر^{۱۰}
 به سیار کان و ثوابت
 به دنیای پاک ملائک
 به ذات حق برتفوق
 به گردون منظومه های وجود
 تو را دوست دارم
 تو را می پرستم

۱ تا ۶ - نام ستارگان ۷ - ستاره دمدار و ادموند هاله آنرا کشف کرده است
 ۸ - ستاره ایست بسیار درخشان که آنرا شعرالعبور میگویند
 ۹ - ۱۰ - بنات النعش دو ستاره است

به کعبه ، به بخانه ، میخانه ، مسجد ، کنشت
 به جز راه تو کی توان بر نشست
 (۱۱) « نه راه کعبه سپردم نه راه میخانه
 چه راه کوی تو ای آرزوی جان جستم »
 به محراب و سجاده و جانماز
 « چه سودنشسته روی به محراب و دل به جای دگر »
 به ورد سحر گد ، به مکه به ایزد به احرام و سنگ حج
 به دین و به ایمان
 به چرخ و زمان
 به سجده به طاعت به آن رهرو بر صداقت
 (۱۲) « به طاعت چه حاصل که پشت دوتاست
 چه روی دلت نیست با قبله راست »
 به قباد به در گه
 به مصحف^۱ به مؤذن
 به ایزد به پروردگار و محمد پیغمبر (ص)
 (۱۳) « شفیع و مطاع و نبی و کریم
 نسیم^۲ جسیم^۳ نسیم^۴ و نسیم^۵ »
 به رب و نبی و چارده بیگناه
 به معصوم و پاک و منزله امامان
 به تمثیل و عظم و هدایت

۱- قرآن مجید ۲- زیباروی ۳- خندان ۴- زیباروی

به تسبیح پاک و عبادت قسم
ستایم من این نکته جاودان

(۱۴) « عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست»

به دین و به ایثار و بخشش

به هر سل، رسول و رسالت

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به قرآن مملو از پند و مهر

به زاری به اعراض حق و انگهی شرم او

(۱۵) « کرم بین و لطف خداوند کار

گنجه بنده کرده است و او شر مسار»

به صلح و سلامت

به و ارستگی و سعادت

به منجی به هر شد به رهبر

به دین و جهاد و شهامت

شهید و شهادت

به خدمت به زهد و عبادت

«عبادت به اخلاص نیت فکوست»

زینت دنیا به دنیا وا گذار
نه می زنی زینت دنیا به دنیا

(۱۶) « زهد باشد زینت پر هیز گار
هیچ رنجی به دراز نه گنجی نه در
زینت دنیا به دنیا وا گذار » نه می زنی زینت دنیا به دنیا
به عشق حق پر تبارك
تو را دوست دارم

تو را می پرستم
به قلب شکستد به عهد کسستد به رنجی که بر دل نشسته
(۱۷) « دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
بشکست عهد و در غم ما هیچ غم نداشت »

بد صبر صبوران
به هیچ عزیزان
(۱۸) « ای دل صبور باش و غم مخور که عاقبت
این شام صبح گردد و این شب سحر شود »

به تقوی طهارت
به تطهیر و پاکیزگی
به غسل و به تعمید

(۱۹) غسل در اشك زدم کاهل طریقت گویند
پاك شو اول و پس دیده بر آن پاك انداز

به صوم^۱ و تیمم
به پندار نیک و به گفتار پاك و به کردار نیکو
به مزد را بد یسنا بد یش و اوستا

۱- روزه

به زردشت پاك اهورا
 به آذر گشسب^۱ و به امشسپدان^۲
 به پير مغان مؤيد موبدان
 تو را دوست دارم
 تو رامی پرستم
 به گلزار پير گل
 به سرخی مل^۳
 به ساغر به ساقی به گردان جام الست
 (۲۰) « به گردان جام عشق ای شهره ساقی
 به مگذار از وجودم هيچ باقی »
 به باده به دستان
 به بزم و به شاهد
 به دیده به دل
 (۲۱) « ز دست دیده و دل هر دو فریاد
 که هر چه دیده بیند دل کند یاد
 بسازم خنجر-ری نیشش ز پیولاد
 زخم بر دیده تا دل گردد آزاد »
 به بلبل به قمری
 به صاصل به شاعین
 به سیمرخ و هد هد

۱- نام آتشکده گشتاسب در بلخ ۲- فرشتگان ۳- شراب

به تور و به قاف^۱

به تور و سعادت

به عزت به شوکت

به پروردگار منزّه

به پاکیزه رب

بر خدای قیامت

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به حافظ به سعدی به شیراز ناز

به دروازه قرآن به صائب ، نشاط

به آذر به مشتاق به عاشق ، کلیم

به طوسی که در بر گرفته خداوند شهنامه پارسی

(۲۲) « به فردوسی آن شاعر نامدار

که رحمت بر آن تربت پاک باد »

به عطار و عشقش

به خیام و شعرش

به نبی بانفیر از جدائی

به خامی به پختن سپس سوختن

(۲۳) « حاصل عمرم سه سخن نیست

خام بدم ، پخته شدم ، سو ختم »

۱- بطور افسانه ای نام کوهی است گردا گرد زمین و بیشتر آن در آب است

بد نیما بد نادر بد سیمین به پرورین
 (۲۴) « پرورین توانگران غم مسکین نمی خورند
 بیهوده اش مکوب که سر دست این حدید^۱ »
 به ایرج به صادق هدایت
 به خاک فروغ آنکه رفته ز دست
 به یاد رهی و ابر شهریار
 (۲۵) « بیا و اشک مرا چاره کن که همچو حباب
 به روی آب بود منزلی که من دارم »
 به یاد صمد

زنده نام جهان
 تو را دوست دارم
 تو را می پرستم
 بد اشعار، غز و بد نثر سلیس
 به منظوم گفتار پر در ناب
 بد منشور گلدانه های فصیح
 بد الفاظ نیکو به نطق و کلام
 بد آزاد مرد و به آزادگان
 بد گویا زبانی که آزادده وار
 بگوید سخن از دل و جان پاک
 (۲۶) « سخن کز دل بر آید لاجرم بنشیند اندر دل »

بد کلمه کلید معمای عقل
 بد ابراز احساس و مفتاح فهم
 به لطف و به شیرینی آن سخن
 که گرمی دهد بر دل انجمن
 (۲۷) « غلام آن کلماتم که آتش افروزد
 ند آب سرد زند از سخن بر آتش تیز »

بد آن کاخ نظم جهان ادب
 که از باد و باران نیابد گزند
 که بردست رنجش بد سی سال و اند
 (۲۸) « بسی رنج بردم در این سال سی
 عجم زنده کردم بدین پارسی »
 بنام خداوند کیوان و گردان سپهر
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 تو را دوست دارم
 تو را می پرستم

بد شور و محبت
 بد سنبیل بد طره بد افشان زلف
 (۲۹) « زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 ناز بنیاد مسکن تا نکشی بنیادم »

بد حزن و غم و دل

۱- چند و چندان

به صیاد و صیدورهای

(۳۰) « ترسم آزاد نسازد ز قفس صیادم

آنقدر تا که ره باغ رود از یادم »

به تسلیم صید و به صیادشاد

به ضعف پریدن ز کنج قفس

(۳۱) « ترسم از ضعف پریدن ز قفس نتوانم

گرچه صیاد زمانی کند آزادم »

به مهتاب و بوسه

(۳۲) « صدها فرشته بوسه بر آن دست میزنند

کز کار خالق يك گره بسته وا کند »

به ناز و کرشمه

به پروانه و شمع و بلبل به گل

(۳۳) « بلبل از شوق گل و پروانه از سودای شمع

هر کسی سوزد به نوعی در غم جانانه‌ای »

به وهم و به رؤیا، خیال

به هوش و به عقل و درایت قسم

به پابندی جان اندر قفس

(۳۴) « با قفس ساختمام ليك ز گلریزی اشك

میتوان گفت که شوق گل و گلشن باقی است »

به عشق و به شوق و با امید دیدار تو زنده هستم

به عشقت

به شوقت

به دیدار رویت

تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم

به پرواز باغ و گلستان

به کاشانه پر محبت قسم

که دور از گل قفس به ز آشیانه

به بوی بهاران

به صید بیابان

به عشق رسیدن به آن دلستان

به دوری ز دلبر

به لطف و وفا

قسم بر تو آذر

به تو شاعر نامدار

که گوئی سخن از دل و جان ما

(۳۵) « وفانگر که وفائی ندیدم از صیاد

به دام ماندم و از آشیان فکر دم یاد»

«آذر بیگدلی»

به فصل گل و رویش سبزه‌ها

چه در باغ باشم چه اندر قفس

همیشه موسم گل فصل شیون است مرا

همیشه موسم گل فصل آرزوست مرا

(۳۶) « آرزومند آن نظر ما نمیم
روز و شب اندر آن تمنائیم »

به مجمر به آذر به آتش
به آشفته‌گی ، و دلبری ، سوختن
به خط و به خال و به چشم و به لب
(۳۷) « جهان مانند خط و خال و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست »

به دل پاکی و صیقل جان و تن
به انصاف و نازردن هیچ کس
(۳۸) « زنه‌ار می‌آزار ز خود هیچ دلی را
کز هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست »
به دوری ز رنگ و ز نامردمی
به صافی دل بر عقیق سرشک
(۳۹) « بود عقیق سرشکی که ریزم از غم عشق
به چشم اهل محبت عقیق خاتم 'عشق »

به تقدیر و آئینه و عکس و روی
به طوطی مست و به شاهد قسم
تو را دوست دارم
تو را می‌پرستم

به اندوه جانگاه قلبم

۱- انگشتی

به رنج وجودم
به قلب پر از آرزو و تمنا
به ضیفی^۱ که از مقدمش گل بیارد
قدم بر سر قلب و جانم گذارد
به اندوه تو ، مهر تو ، قهر تو
(۴۰) « اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب
مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب »

به اندوه پاکت
که مأوا گرفته است در دل
به آن شب که از در در آئی
تو آئی غم راه خود بر بگیرد
تو باشی و من با خدایم
به دیشب که دراز تو از چشم خونین
کهر بر فشادم
به فردا که چشم انتظارم به راحت
خریدار شادی و بختم
غمت غمگسارم

(۴۱) « جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار

ندیده ام که فروشند بخت در بازار »

به انبوه اندوه قلبم

به فردا و فردا و فردای دیگر
به امید دیدار و دیدار و دیدار دیگر
تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به گل بوسه و جان و جانان قسم
به طالع به شهد لب و آرزویش قسم
به بوسیدن غنچه آن دهان
بهایش به درو کهر برستان
(۴۲) « بهای بوسه کهر خواهی از کدا عمداً
به چشم ریزمت اکنون بر آستانه کهر »

به یاقوت سرخ لب آبدار
به آن بوسه پاک بر آن دهان
به نوشین لعل شکر قند او
به تقدیر و تدبیر و امر محال
که محالست که تدبیر دل من بکند تقدیر

به دین براهیم ادهم
به گنج قناعت به دنیای فقر
(۴۳) « ز ابراهیم ادهم پرس قدر ملک درویشی را
که طوفان دیده از آسایش ساحل خبر دارد »
به امواج دریا به طوفان اشک

(۴۴) « ز طوفان سرشك خود بگردابی گرفتارم

که عمر فوح گر یابم نه بینم روی ساحل را»

به خورشید پر نور عالم فروز

به آن آرزوهای هم رنگ روز

به دیدار رویت

به خرسندی جان براهت

(۴۵) « چنان به دیدن روی تو آرزومندم

که گر به دادن جان ممکن است خرسندم»

به خرسندی دادن جان به راهت

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به جنگل ، درخت و طبیعت

به پودنیه^۱ و اقحوان^۲ و سپر غم^۳

به ریحان و ورد و شکوفه

به گل‌های لاله به جام و پیاله

به خاکستری مایه سایه‌ها

به زردی تنگ غروب دلم

به بیرنگی روی عاشق

به قرص خور درپس کوهسار

۱- گیاه شبیه نعنا و خیلی معتدل ۲- نوعی بابونه صحرایی

۳- ریحان و عموم گلها و ریاحین

به سرخی خون دل عاشقان
به اشک چکیده ز چشم یتیم
(۴۶) « اشک چشمم آیت نو میدیم ای جان ولی
در رهت از دیده امیدوار افتاده‌ام »

به افکار پاک و به عقل سلیم
به آزاد فکر و به آزادگی
به نام خداوند با فر و جاه
به جان تو ای جان جانان من
تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم
به بی‌کینگی ، عفو و بخشش
(۴۷) « کینه دشمنی چرا دانی مرا درسینه نیست
بسکه مهر دوستان آنجاست جای کینه نیست »

به کار و به همت به کوشش
به انصاف و حق و حقیقت
به نفرت ز خفت
ز سالوس و رنگ
به دوری ز منت
زدونان پست

(۴۸) « آلوده منت کسان کم شو

تا یکشبه درو ثاق تو ناست »

به داد و به عدل و عدالت

به یاران به دلداده دلبر

به یاری به نابودی دشمنی

به لطف و صفا وانگهی دوستی

به به رستگان و به وارستگان

به خدمت به نعمت

به نیکی ابدال پاک

به پیوستگیهای دلهای زار

به سحر دعای دل افسردگان

به قلب گرفته به نیمه شبان

به ناله به درد دل افسردگان

به غوث کنه گنه شستگان

به درگاه حق نادم و عذرخواه

(۴۹) « بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر بدرگاه خدا آورد »

(۵۰) « ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد »

به رحمت ، کرامت

به جانافه و جان و جانان قسم

(۵۱) « بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه بر نگذرد»

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به نان و نمک

رزق و روزی رسان

به زرینه گندم

به نان جوین

به خرمن به خوشه به دهقان پاک

به شخم و شیار به بذر و نبات

به رویش

به پویش

به شکر و ستایش

(۵۲) « از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش بدر آید »

به نعمت به عمران و آبادی کشت و زرع

به دلشادی سرزمین وجود

به سر بر نهادن به مهر سجود

(۵۳) « به نام خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی ده رهنمای »

قسم بر زمین و بر افلاک و ماه

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به باغ و به بستان

به برگ و درخت

(۵۴) « برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترى است معرفت کردگار »

به سرو و صنوبر

به بید و به کاج

به شمشاد سرسبز و سبزینه‌ها

به گلبن ، جوانه ، گیاه

(۵۵) هر گیاهى که از زمین روید

وحده و لاشريك له گوید »

به غنچه ، شکوفه به گلبرگ و گل

به ریشه به ساقه به شاخه به میوه به برگ

به توت و تمشک و به بهترین

به سیمب بهشتی به آدم حوا

به خرما به نخل و به شهد و عسل

(۵۶) « نیرزد عسل جان من زخم نیش

نکو تر قناعت به دوشاب خویش »

به سدر و کنار و به گلخانه و دختر گل فروش
به جنبان کهواره های وجود
به خلوت گه انزوای سکوت
به قصر طلائی رؤیا
به غمگینه روح به شادینه دل
به مجنون و اشکش
به لیلی و حسنش

(۵۷) « تو عروس حسن لیلی را به خلوتگاه ناز
کوشوار ازدانه های اشک مجنون کرده اند »
به لیلی به عشقش ، مقامش قسم

(۵۸) « مقام عشق بنام که نیش بر رک لیلی
زنند و از رک مجنون خسته خون به در آید »
به نازی که لیلی به محمل نشیند قسم
تو را دوست دارم
تو را می پرستم

به دل های شاد و به لب های خندان
به چشمان گریان به درد دلم
دلم پر درد و فالان است امشب
که دل از درد و غم موید^۱ در این شب

۱- مویه کردن - گریستن

وجودم سر بسر مملو از غم
 چنان زار و خراب است این دل من
 که گنج عشق آبادش نسازد
 همچو ویرانه که از گنج نگر دد آ باد
 چنان عصیان زند چنگ و چغانه
 که یاد آید مرا ویرانه و جغد
 چنان در هم فشردم این زمانه
 که لبریز از غم است پیمانۀ دل
 چه خوش باشد که یکدم این غم و درد
 کند رخت و رود زین آشیانه
 به آن روز خوش مرگ غم دل
 به آن روز خوش وصل نگاران
 به لطف و پاکی رمز نگاهان
 به آن راز سکوت عارفانه
 ز عشق آسان شود کار زمانه
 به آن عشق پاینده جاودان
 به انوار پاک محبت
 به آن شعله پر شرر

(۵۹) به نام خداوند بالا و پست

که از همتش هست شده هر چه هست»

تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم

به زربفت مویش

به غم بوسه‌های جوانی

به شادی بر لب نشسته

به آن غم که یارای گفتن ندارم

به آن کس که غم در دلش جان ندارد

(۶۰) « غم دل با که بگویم که ندارد غم دل

با کسی حال توان گفت که حالی دارد »

به شیرازه‌های حیات و به کهنه شراب و به جام ازل

به جامی که دستم نیازد و را

(۶۱) « دو دستم هر دو در زلف و لب ساقی

ندانم گر بگیرم جام بگذارم کدامین را »

به خمخانه هستی و نیستی

به بود و بقا و فنا در ره حق قسم

تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم

به تندیس و طوفان

به قوس و قزح

(۶۲) بادر مکن که طعنه طوفان روزگار

جز در هوای زلف تو دارد مشوشم »

به رعد و به بهمن

تگرگ به برق

به شبنم به ذره

«به آن ذره که تاخورشید گلبانگ اناالحق میزند»

به برک مطهر به رگبار تند

به سیل و به رود و به نهر و خلیج

به داحه به برکه به آن برکه چشم تو

به ماهی، صدف، پر درخشش کهر

به مرجان دریا

(۶۳) «به آن قطره باران کز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بسدید»

به دریای ژرف و غروب غمش

به مرغان ساحل به امواج آب

به بوی نسیم و به باد صبا

(۶۴) «ای جان حدیث ما بردلدار باز کو

لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود»

به بحر و به زورق

به طوفان خشم

به دریا و آن پیر دریا^۱ قسم

۱- اثر ارنست همینگوی (کتاب پیر دریا)

(۶۵) « ز اشك و آه طوفانی به‌پا بود

خدای عشق آنجا ناخدا بود »

به عشق و خدایش

به موج و سفینه

به جزر و به مد

تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم

به دیروز و امروز و فردا

بد تکرار این سه

که یاد تو را در وجودم تجلی دهد

به نام تو و یاد تو ای از همه بهترین

به یادی که کرده همه روز من عید نوروز من

به روز و به هفته

به سال و به ماه

که دارد ترا درخودش همچو جان

به پاکی تو و انگهی وصل تو

به لحظه به یکدم

که گیرم ترا در برم همچو جان

به لحظه به آن دم

که دیگر نیست ما را ذره‌ای غم

(۶۶) «دمی باغم به سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

به می به فروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد»

به زلف مطهر به انگور ناب

به عطر معطر به بوی گلاب

به اسرار یاک دل دختر می‌فروش

به آن رازی که در دل خانه کرده است

به مر وارید اشک بی‌اها نم

(۶۷) «ترسم که اشک درغم ما پرده در شود

وین راز سر به مهر به عالم سمر شود»

به جان و به جانان و عشقت قسم

به وصلت به مهرت به جانت قسم

تو را دوست دارم

تو را می‌پرستم

به لبهای تشنه

به جان کرسنه

به روح ستمدیده و جسم لاغر به جنگ

به سرباز جان داده از کف

به آه دل مادر داغ‌دیده

به سوزش

به دردش

۱- افسانه

به آتش قسم

به بخشش

نه بخشش به دشمن

به پاسخ به ظلم و ستم

بر ستمکار جبار دهر

(۶۸) « ترحم بر پلنگ نیز دندان

ستمکاری بود بر کوسفندان »

به نابود جنگ و به جاوید صلح

به آن روز

روزی که گیتی شود چون بهشت

غم و سختی و فقر و ظلمت

ز يك در رود

وز در دیگری

سعادت ، صفا ، راحت و بیغمی

بیاید نشیند به دلهای پاك

به دلهای پاك پراز مردمی

(۶۹) « قسم بر جهان و جهاندار باد

قسم بر عزیزان بهتر ز جان »

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به ذرات هستی

به اوج سرور
 به آن پاك مرد دلاور قسم
 به آن همسر داده ازدست شوی
 به میدان جنگ و به روز نبرد
 به شبهای تاریك و پر رعب و ترس
 به دلهای مهجور و غمگین و سرد
 به نام نقشبند صفحه خاك
 كه زنگ غم ز دلها بستر د پاك
 به آن رهرو راه پروردگار
 به سلك و سلوك و به سالك قسم
 (۷۰) « كه گر هزار بار طواف كعبه کنی
 قبول حق نشود گر دلی بیازاری »
 به اندوه غمبار جان و تنم
 كه بار غمت را به جان میکشم
 كه جور تو را من بجان میخرم
 به سر گشته دشت حیران عشق
 به آن غرقه در بحر و دریای عشق
 (۷۱) « هفت شهر عشق را عطار گشت
 ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم »
 به جان و به جانان و جانت قسم
 به سودای پیوستن جان و تن

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به آن آبخار خروشان

که بر دامن کوه ریزد

به آن جویبار مذاب سرشکم

که از قلب من خون چکاند

به آن چشمه پاک غلطان

که در بستر جان بجوشد

غمم روی غم کوه و قلبم چو قله

بر آتشفشان وجودم دهان بر به بسته

خروش غم و ناله و درد و افغان هجر

بهر ذره‌ی جان خسته نشسته

بهر گوشه آن کمر بر به بسته

سروشم ندا بر فلک برساند

که غم راه خود گیرد و شادی از در آید

به اقدام عشق و نسیم محبت

به گلریز گل‌های خنده

به گلیونه‌ی یاد یا کت

وجودم پر از غنچه و گل شود

صفا و امید و سعادت

به کاشانه و قلب من پا گذارد

به آن کهنه غم کز وجودم گریزد
 که با کوله بار غمت رهسپار است
 به آن شادی تازه از ره رسیده
 به آن دانه های سرشکم
 که از شادی از دیده ریزد
 به گل خنده های وجودم
 که در راه تو گل بریزد
 به آن فرش راحت
 که از تار و پودم
 ز آهم ز اشکم ز درد و ز رنجم
 ز شادی ، ز لبخند عشق
 ز وصل و ز دیدار رویت
 به دست توانای جانکاه غم
 به دار محبت
 به تار مودت
 به پود سرشک
 به کلبر کک کلهای پر عطر عشق
 به مایه ز جان و منقش به گلدانه های امید
 زدم پنجه تا فرش راحت شود
 که از در در آئی
 قدم بردل و جان خسته گذاری
 به اقدام پاکت

به دیدار رویت

به پایان غمهای کهنه

به شادی از ره رسیده

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به دنیا

به عقبی

به رنج و شکنج

به مادر به نوادهی نو قدم

که شادی دهد بر دل انجمن

به آن مادری کز تقدس نهد پای بر فرقدین

بگیرد به زیر پی خود بهشت برین

به آن جنت پر شکوه و جلال

به طوبی

به زمزم

به کوثر

به زهرای اطهر^۱

به آن زهره که ماه به مهرش منور است

(۷۲) « بر تارك زنان جهان تاج افتخار

بر گردن عروس فلک عقد گوهر^۲ است »

۱- اطهر- پرهیز کردن از گناه و پاکیزه و لقب حضرت زهرا (ع) ۲- گلو بند

به لطف بهشت خدا و ملائک قسم

به قدس و تقدس

به اوصاف نیک

صداقت ، دیانت ، امانت ، صراحت

به رنگین کمان محبت

به پرچم

به رایت^۱

به کلاه

به آن کاویانی درفش

به آن تکه چرم فخر آفرین

به آن منجی خاک ایران زمین

به عشق خدائی

به مهر سماوی

به پروردگار زمین و زمان

(۷۳) « هر چه داری اگر به عشق دهی

کافر مگر جوی زیسان بینی »

قسم بر خداوند عشق آفرین

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به مهر به خارا

۱ - پرچم

به عاج و دواج^۱

به آغاز و پایان

صبح^۲ و مسا^۳

(۷۴) «دعای جان تو ورد زبان مشتاقان

همیشه تا که بود متصل مسا و صبح

به لیل و نهار و طلوع و غروب

به آن آرزوهای همچون سراب

به اشك حباب گریز وجود

به عمر عزیز پراز افتخار

(۷۵) «پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب

هر جا شاهد این نکته حبابست حباب»

به خواب حریری

به زیبائی عشق و سیل سرشك

(۷۶) «اشکم ز سر گذشت همان شورشم بیاست

در حیرتم که سوختن من در آب چیست»

به عشق و به هجر و جدائی

که سوز و دل و جان بهم

به اندوه پر درد هجران قسم

که باشد مرا یکدمی دیدن روی تو

به آه سحر که

به یلدای شب

(۷۷) « یکشب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت
داد خود را زان بت بیداد کر خواهم گرفت »
به آن بیگناهی که نهمت براو پا گرفته
دلش از غم روز گاران گرفته
وجودش سراسر به خون درنشته

(۷۸) « بیگناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق
یوسف از دامان پاك خود بزندان میرود »
به ناصح به پندش
به اندرز پا کش

(۷۹) « ناصحم گفت که جز غم چه هنر داد عشق
گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این »
به عشقت

به رویت

به مژگان شوخت

به چشم سیاهت

(۸۰) « کنون که صاحب مژگان شوخ چشم سیاهی
نگاهداد دلی را که بردهای بیهنگامی »
به پاکان بر صبر عالم
به صبر و ظفر

(۸۱) « صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید »

به دلدار دل داده از کف قسم

به پاكان پاك

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به شبهای آرام و شیرین و شاد

نه شبها که زار است و تلخ است و خواب

شبی قیر کون کرده چنگال تیز

فشارد گلویم به دست ستیز

ز دنیای تاریک پر رنج و ژرف

در این شب دلم ناله سر داده است

به نور فروزان صبح امید

که انوار پاك الهی دمید

به گل غنچه‌های شکوفه

به گلبوته‌های سپید

به هم بستگی‌های پاك و مقدس

به دلهای مغموم

ز بی مهری خویش و قوم

ز خویشان ره کرده گم

(۸۲) « شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی

هر شکستی که بهر کس برسد از خویش است »

به آن دل که چون غنچه تنگ است
(۸۳) « غنچه کو تنگ دل از کار فرو بسته مباش

کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم »
به آن کس که در آتش بی وفائی بسوزد
ز نامردمی در تب و تاب جان می خروشد
به انسان انسان
به فرمان جان

« دلم ز بی مروتی اهل دل بگرفت »

به دلتنگی قلب و جانم
که از غصه و درد در ماتم است
به دریای مهر و صفا و صداقت
به دنیای پاک سعادت
به قلب درخشان بی غل و غش
(۸۴) « خوش بود گر محك تجر به آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد »

به عشق و به مهر خدائی
به خوی بهشتی
به پاکی جان و به تقوای دل
تو را دوست دارم
تو را می پرستم

به محراب دل
بر سماوات پاك
به تخت خدائي
به عرش علا
به كلدسته مرقد
به سكو به صحن
به سقا و لب تشنگانش قسم
به نذر و نیاز و به آیه به سوره
به تضمین و قول و دعا و خلوص
به دور حرم بر نشسته كبوتو
به اسپند و عود
به مومن
به مسلم
به احیا
به منبر
به معصومه در قم و مشهد رضا
سلام و دعایم به آن هر دو باد
به قاری به زاهد
به زائر ، زیارت
به واعظ که از دل بگوید سخن
به زرق و ریا بر به بندد دهن

(۸۵) «آتش زرق و ریا خرمین دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو»

به شمع فروزان بهر نذور

به اوراد و ادعیه با حضور

به آن روز پاک پر از برتری

که مهدی قائم نماید ظهور

سلام و ثنا و درودش نثار

که گردد جهان از وجودش بهار

که با مقدم پاک آن پاکدل

رود ظلم و آید بجایش بهی

که حق آید و میرود غیر حق

همه يك صدا، يك نفس، پر توان

بگوئیم

کامد^۱ حق و رفت باطل

(۸۶) «خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته در آید»

به پاکی

به صدق و به معنی

که ظاهر نیاید بکار

ز معنا اگر حرف داری بیار

۱- جاء الحق زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً (قرآن مجید)

به آن روز موعود پر برتری
تو را دوست دارم
تو را می پرستم

به آن صبح روشن
به آن مطلع پاك روز
که بیداد و ظلم و ستم رهسپرد
بیاید که گیتی شود چون بهشت
که درد و غم و فقر فاقه بهشت
به آن روز فرخنده دلپذیر
« پلنگان رها کرده خوی پلنگی »

به آن روز رخشان پر فر و زیب
که شوید زمین از رخ خود فریب
که آشوب و تشویش و مکر و ریا
به سرداب سرد زمان کرد جا
سر آسوده بر بستر حق نهاد
به آن روز با فرو با فرهی
که جبار و مکار دهر دنی
بشوید ز تن رنگ اهریمنی
که زنگی بشستن نگردد سپید
به عشق حق پر جلالت قسم
به انوار پاك الهی قسم

به پا کی پا کان عالم قسم

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به من شب^۱ الی دب^۲

به بخشنده رب

به پیر خمیده قد مو سپید

که در خاک جوید جوانی خویش

به تار سپید و به پرچین جبین

به جان و به نقدینه جان قسم

(۸۷) « موی سپید را فلکم رایگان نداد

این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام»

به پیری، جوانی به عهد شباب

به موی سیه کرده اندر خضاب

که عمر است بر پایه‌های سراب

(۸۸) « من موی خویش را نه از آن می کنم سیاه

تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند

من موی در مصیبت پیری کنم سیاه »

به آن پیر فوتوت پر تجربه

به آن گوهر پاک هستی نما

۱- جوانی ۲- پیری (از جوانی به پیری)

فیألیت الشباب لنا یعود فآخیره بما فعل مشیب

(ای کاش جوانی برمیگشت تا خیر میدادم که پیری چه بر سر من آورده است)

که عمرش بسداده به راه فنا
فنا در ره حق ، رسیدن به حق
به اصل و تبار و به جد و نیا
به پاکیزه گوهر به دوده به نام
به بخت بلند و بنام نکو
(۸۹) « که نام نکو گر بماند ز کس
به از خانه زر نگاران بود »

به سیرت به معنی
به حق و حقیقت
نه صور و مجاز

(۹۰) « صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا بیار »

به عقل سلیم و به جان سلامت
که عقل سلیم است در جان سالم
به کانون گرم محبت
به مادر به آن نیک سیرت پدر
به فرزند نیکو حضال خلف
که دامان مام پراز مردمی
به پرورده باشد به باغ هنر
به آن باغبان نکو کاشته
کمر در ره خدمت افراشته

زد امان خود بذر زر بر زمین بیخته
که در زیر انوار خورشید سوزان گرم
تر هم کند زیر لب با صدای لطیف
که آنها به کشتند و ما خورده ایم
بکاریم تا دیگران برخورند

(۹۱) « به آن برزیکر نالون که دردشت
به چشم خون فشان آلاله میکشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا
که باید کشتن و هشتن در این دشت

به لطف و به رحمت

به شکرت قسم

به آن بخشش بی نهایت قسم

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

به آن ناوی پر شهامت

به آن رزمی رزمگاه و جنگ

به آن سر نشینان آهن عقاب

به ایمان مرد وطن خواه پاک

به سوز دل مادر آن شهید

که داده است جان از برای وطن

به عرض شهادت

به قدر جلادت
 به عشق دفاع
 آن دفاع مقدس
 فرو کوفتن: دشمن خائن خوار رذل
 به دوری ز دیو نبرد هیولای جنگ
 به دوری ز عفریت بدخواه پست
 صفیر گلوله، فغان مجاهد، دلم خون چکاند
 به دوری ز خمپاره و موشک و تانک و توپ
 به آغوش سالم و صفا و سلامت
 به آن پیر پاکیزه خوی محاسن سپید
 که از جنگ شوید محاسن به خون
 به عشق وطن، دین و ایمان قوی
 چو صبح سپید از سر خاوران سر کشد
 به فرق فلک کرد سیمینه پاشد
 جهان خرم و شاد و خندان شود
 دلم چون دل آسمان پر ابر
 ز اندوه کینه ز اندوه جنگ
 فشرده، گرفته پر از رنج و غم
 به دوری ز زور و ز جور و ستم
 به نفرت ز شیطان مکار جنگ
 که از رخ برد رنگ هستی

که بر جان نشاند غم روز کاران
به خورشید تابان و رخشان صلیح
که با کفش زرین نهد پای بر فرش دشت
به آغاز صلیح و به پایان جنگ
(۹۲) « جنگ هفتاد و دو ملت همه را غدر بنه
چون بدیدند حقیقت ره افسانه زدند »

به عشق و به پاکی
به صلیح و صفا
به آن با شهادت دلاور قسم
تو را دوست دارم
تو را می پرستم

به يك ذره خاك پاك وطن
که کرده است در جان و تن مهر خود استوار
به آن آرزومند دیدار خاك وطن
به آن کس که جان میدهد بهر حفظ وطن
(۹۳) « چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و برزنده يك تن مباد »

به دلتنگی و دوری از وطن
به غمهای خو کرده در جان و تن
(۹۴) « دلی دارم که در تنگی در او جز غم نمی گنجد
غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمی گنجد »

به ایمان و اسلام و زهد و صلاح
که باشد بری از همه کذب و وزر
به افکار پاک و پراز عدل و داد
به رفتار مشحون از مردمی
به احکام شرع و قضا از سر راستی
به الله و اکبر
به الله نامت
به اکبر مقامت
به نامت
مقامت

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

خدایا

تو پاک‌ی

تو با فرو جاهی

(۹۵) «ادیم^۱ زمین سفره عام نست

براین خوان یغما چه دشمن چه دوست»

به فرت

به جاهت

به صدقت

۱- سفره چرمی

به رفعت

به عزت

به عشقت

به سعدی

به آن بلبل خوش سخن

که طالع به سعد و سعادت برد

(۹۶) «مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم»

سر آغاز کارم

خداوند یکتا

سر انجام کارم

خداوند یکتا

خدایا

خداوند کارا

تو را دوست دارم

تو را می پرستم

تو را

ای خداوند یکتا

«پایان»

«ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتادست»

« فهرست »

در ☐

این ☐

مجموعه

صفحه

۵

سخنی با خواننده

۷

بجای مقدمه

صفحه

شماره

اشعار برگزیده

۹

۱

شیخ سعدی

۱۲

۲

شرر بیگدلی

۱۳

۳

فروغی

۱۳

۴

بهادر یگانه

۱۳

۵

امیری فیروز کوهی

۱۴

۶

مشتاق اصفهانی

۱۴

۸

مولوی

۱۵

۸

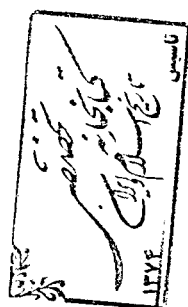
حافظ

۱۵

۹

وصال شیرازی

۱۵	۱۰	بهادر یگانه
۱۷	۱۱	روشن
۱۷	۱۲	جامی
۱۷	۱۳	سعدی
۱۸	۱۴	سعدی
۱۸	۱۵	سعدی
۱۹	۱۶	عباس نهری
۱۹	۱۷	حافظ
۱۹	۱۸	
۱۹	۱۹	حافظ
۲۰	۲۰	مولوی
۲۰	۲۱	بابا طاهر
۲۱	۲۲	
۲۱	۲۳	مولوی
۲۲	۲۴	پروین اعتصامی
۲۲	۲۵	رهی معیری
۲۲	۲۶	سعدی
۲۳	۲۷	حافظ
۲۳	۲۸	فردوسی
۲۳	۲۹	حافظ
۲۴	۳۰	لاهوری
۲۴	۳۱	عماد خراسانی



۲۴	۳۲	
۲۴	۳۳	حافظ
۲۴	۳۴	کلیم
۲۵	۳۵	آذر بیگدلی
۲۶	۳۶	وحشی
۲۶	۳۷	شیخ شبستری
۲۶	۳۸	وصال شیرازی
۲۶	۳۹	نظامی
۲۷	۴۰	فروغی بسطامی
۲۷	۴۱	عرفی شیرازی
۲۸	۴۲	آذر بیگدلی
۲۸	۴۳	صائب
۲۹	۴۴	هلالی جغتائی
۲۹	۴۵	افسرده شیرازی
۳۰	۴۶	پژمان بختیاری
۳۰	۴۷	
۳۱	۴۸	
۳۱	۴۹	سعدی
۳۱	۵۰	»
۳۲	۵۱	فردوسی
۳۲	۵۲	سعدی
۳۲	۵۳	

۳۳	۵۴	سعدی
۳۳	۵۵	
۳۳	۵۶	
۳۴	۵۷	جامی
۳۴	۵۸	دهقان سامانی
۳۵	۵۹	خواجوی کرمانی
۳۶	۶۰	سعدی
۳۶	۶۱	کلیم
۳۶	۶۲	شهریار
۳۷	۶۳	سعدی
۳۷	۶۴	حافظ
۳۸	۶۵	مهدی سهیلی
۳۹	۶۶	حافظ
۳۹	۶۷	حافظ
۴۰	۶۸	سعدی
۴۰	۶۹	
۴۱	۷۰	مولوی
۴۱	۷۱	مولوی
۴۴	۷۲	سید محمدعلی یزدی
۴۵	۷۳	هاتف اصفهانی
۴۶	۷۴	حافظ
۴۶	۷۵	فروغی بسطامی
۴۶	۷۶	وصال شیرازی

۴۷	۷۷	فروغی بسطامی
۴۷	۷۸	صائب
۴۷	۷۹	فروغی
۴۷	۸۰	فروغی
۴۷	۸۱	
۴۸	۸۲	
۴۹	۸۳	حافظ
۴۹	۸۴	
۵۱	۸۵	حافظ
۵۱	۸۶	سعدی
۵۳	۸۷	
۵۳	۸۸	رودکی
۵۴	۸۹	سعدی
۵۴	۹۰	سعدی
۵۵	۹۱	باباطاهر
۵۷	۹۲	حافظ
۵۷	۹۳	فردوسی
۵۷	۹۴	محدثشم کاشانی
۵۸	۹۵	سعدی
۵۹	۹۶	سعدی

